رضوی‌سروستانی هم در تدریس آواز، هم در ارائه نوع صحیح آوازخوانی به‌مفهوم‌واقعی موسیقی کلاسیک ایرانی یکی از زبده‌ترین هنرمندان بودند. آماده‌سازی ردیف آوازی دوره عالی رضوی‌سروستانی همراه با نوازندگی تار (جواب آواز) داریوش طلایی در اوج کسالت ایشان انجام شد و با این وجود بسیار دقیق و درست انجام شده است. به قول حسین علیشاپور، گویی تمام تحریرهای کهکشان راه‌شیری در ردیف آوازی دوره عالی رضوی‌سروستانی آمده است و برای همین خواندن این ردیف جز با تکرار و گوش کردن بسیار میسر نبود و همان حساسیت و وسواسی را می‌طلبید که رضوی‌سروستانی حین تدریس به کار می‌گرفت. نکته‌سنجی و دقت‌نظری که ما را نیز مجاب می‌کرد در آموختن چنین باشیم.»

مسیح افقه نیز گفت، در این که رضوی‌سروستانی ردیف‌دانی بسیار قابل و آگاه به روایت‌های گوناگون از ردیف آوازی بود شکی نیست و ادامه داد: «او به دانش ردیف، ساختار جمله‌بندی، مبانی گوشه‌ها و... کاملاً مسلط بود و عنوان استادی برازنده‌اش. آواز نورالدین سروستانی نکات جالبی داشت که شاید در آواز کمتر آوازخوانی قابل مشاهده باشد. از جمله این که گویی تعداد تحریرها و نت‌ها را شمارش می‌کرد طوری که امکان نداشت هنگام تمرین آواز با نوازنده‌اش قطعه‌ای را متفاوت از جلسه پیشین تمرین بخواند. او کاملاً از این توانایی برخوردار بود که یک آواز را برای چندین و چند مرتبه به یک شیوه اجرا کند بدون آن که ذره‌ای از ظرافت‌های آوازی را تغییر دهد یا حذف کند. درنتیجه عین‌به‌عین آن چه در تمرین انجام شده بود در اجرا روی صحنه می‌رفت. رضوی‌سروستانی حافظه شگفت‌انگیز و دقت بسیار بالایی در این زمینه داشت. چیزی که من نمونه‌اش را ندیده بودم. او معتقد بود در ساز و آواز، ساز موظف به پاسخ‌دادن نعل‌به‌نعل است و در این مورد همواره به نظر نورعلی خان برومند استناد می‌کرد و از این می‌گفت که او چنین اعتقادی داشته است.»

افقه همچنین با «آوازخوانی صاحب استعداد، کارکرده و استاددیده، آوازخوانی بسیار با دقت که در زمینه تدریس، معلمی بسیار دقیق بود» خواندن رضوی‌سروستانی در توضیح چگونگی گشوده‌شدن باب آشنایی میان‌شان این‌گونه می‌گوید: «آشنایی من با نورالدین رضوی‌سروستانی به‌واسطه یکی از دوستان در زمستان سال ۱۳۶۶ اتفاق افتاد و من به منزل ایشان رفتم. باب آشنایی ما با نوازندگی من بود و ایشان ابراز علاقه‌مندی کرد که با یکدیگر همکاری داشته باشیم. آن زمان شرایط کشور جنگی بود و من در حال گذراندن آخرین ترم‌های مقطع کارشناسی بودم و باید برای گذراندن دوران سربازی به خارج از شیراز می‌رفتم، اما نورالدین رضوی‌سروستانی شرایطی را فراهم کرد که من در شیراز بمانم و تمرینات‌مان را با گروه ایشان آغاز کنیم. ایشان علاقه‌مند بود آثاری که پیش از این در تهران، برخی با پرویز مشکاتیان و برخی را با رضا شفیعیان و... ضبط کرده بود، بازتنظیم شوند و نخستین کاری که ما انجام دادیم بازتنظیم همین آثار بود. همکاری جدی ما از مهرماه ۱۳۶۷ آغاز شد و اگرچه پیش از آن هم کنسرت‌های کوچکی در دانشگاه شیراز داشتیم اما این‌بار به همراه برادرم، نوید افقه کنسرت بیات اصفهان مفصلی را برگزار کردیم. ما در ادامه گروهی تشکیل دادیم و نورالدین رضوی‌سروستانی باز هم در دانشگاه شیراز این‌بار به همراه گروه به اجرا پرداخت و متعاقب آن با همان گروه به برگزاری سه‌شب کنسرت در نوا و اصفهان پرداختیم. ما در همین زمان تعدادی ضبط تلویزیونی هم داشتیم که از همان مهرماه ۱۳۶۷ آغاز شد و تا جایی که به خاطر دارم به پنج برنامه ضبط‌شده در صداوسیمای شیراز انجامید.»

مدرسی‌مبرز

حساسیت، وسواس، نکته‌سنجی، دقت‌نظر و تکرار و تکرار و تکرار برای ملکه ذهن شدن از جمله نخستین ویژگی‌هایی است که دانش‌آموختگان دوره‌های تدریس رضوی‌سروستانی به آن اشاره می‌کنند. پوریا اخواص که از سال ۱۳۷۳، به هنگام ۱۳ سالگی برای آموزش نزد استاد رفت، با اشاره‌ای کوتاه به آن دوران در خصوص ویژگی‌های شیوه تدریس رضوی‌سروستانی چنین می‌گوید: «در نخستین ملاقات با ایشان، من به همراه پدرم خدمت‌شان رسیدیم و من آوازی دشتی برای‌شان خواندم که منجر به پذیرفته‌شدنم نزد ایشان شد. آغاز کار ما با یادگیری ردیف بود و از دستگاه شور شروع کردیم. من تمام نکته‌های آوازی، گوشه‌ها و ردیف‌ها، طرز صحیح تحریرها و زمان استفاده از آن‌ها را، چگونگی بیان شعر و پیاده کردن ملودی روی آن و... را از ایشان آموختم و یادگیری‌ام از ایشان تا زمان درگذشت‌شان در سال ۱۳۷۹ ادامه داشت. ایشان ذره‌ذره‌ی این نکات را در کنار آموزش ردیف به من گوشزد می‌کردند. یکی از نقاط عطف این آموزش را با خاطره‌ای بیان می‌کنم. خاطرم هست چندسالی که از آموزشم نزد ایشان می‌گذشت یک‌بار پرسیدم، برای حاصل شدن پیشرفتی در آوازم چه توصیه‌ای می‌کنند؟ ایشان بلافاصله اشاره کردند که حتماً آموختن سازی را بیاموز. من کمانچه را انتخاب کردم و آموختن‌اش چنان راه آوازخوانی را برایم هموارتر کرد که برای این رهنمود به‌موقع، همواره مدیون‌شان هستم. نکته‌ای که اکنون هنگام تدریس به کارش می‌گیرم و مشاهده می‌کنم که همراهی ساز و آواز، چگونه جغرافیای آواز روی ساز را برای هنرجو روشن‌تر می‌سازد.»

از جمله نکات جالب‌توجه در روش تدریس رضوی‌سروستانی برای اخواص تکراری بوده که مکرر اتفاق می‌افتاده است و او با ذکر مثالی دراین‌مورد می‌گوید: «به‌عنوان مثال با وجود گذشت چندین جلسه از آغاز دستگاهی مانند دستگاه شور، اگر فرضا به گوشه قَرَچه رسیده بودیم، من فقط گوشه قَرَچه را نمی‌خواندم. از ابتدا می‌خواندم تا به گوشه قَرَچه برسم و بعد درس جدید را بگیرم. این تکرار باعث می‌شد من هرگز درس‌های ایشان را فراموش نکنم. از جمله دیگر نکات تدریس استاد نورالدین رضوی‌سروستانی که برای من نیز در تدریس الهام‌بخش است این که در حین آموزش ردیف، صداسازی را هم انجام می‌دادند و این گونه نبود که هنرجو فقط به صداسازی بپردازد و از ساختار ردیف بی‌اطلاع باشد.»

حسین علیشاپور نیز با اشاره به این که رضوی‌سروستانی از منظر او نجیب‌ترین، بی‌غرض‌ترین و درعین‌حال بااخلاق‌ترین موسیقی‌دانی (نه فقط آوازخوان) است که در تمام دوران هنرآموزی خود طی ۳۰ سال گذشته دیده است، می‌گوید: «این ویژگی، ورای تسلط بی‌چون و چرای او در حوزه موسیقی ردیف‌دستگاهی‌ست؛ گواین که همه‌مامی‌دانیم که رضوی‌سروستانی «راوی» ردیف آوازی است و از او ردیفی برجای مانده که از جامع‌ترین روایات موجود آواز ایرانی است.»

علیشاپور با اشاره به اولین دیدارش با رضوی‌سروستانی ادامه می‌دهد: «اولین دیدار من با ایشان به سال ۱۳۷۲ بازمی‌گردد که در آن موقع هنرجوی نوپای آواز در محضر استاد صدیق تعریف بودم و طی سفری که به شیراز داشتم (در آن سال‌ها در شیراز سکنی داشتند)، خدمت‌شان رفتم. یادم هست بدون این که با ایشان هماهنگی کرده باشم سرزده به منزل‌شان رفتم و ایشان به‌محض این که فهمیدند بنده شاگرد استاد صدیق تعریف هستم (تعریف، خود زمانی نزد ایشان تلمذ کرده بود)، آن چنان مهربانی کرد و مرا مورد تفقد قرار داد که گویی سالیان‌سال است که آشنا و دوست می‌بینمد. ساعاتی با من که هنرجوی ۱۹ ساله آواز بودم به گفت‌وگو نشست و آواز «تعریف» را استود و خصوصاً از بیات اصفهانی که او بر غزلی از حافظ در آلبوم «گلگشت» خوانده بسیار تعریف کرد. پس از آن هم قاب خوش‌نویسی‌ای را پشت‌نوشته کرد و به من داد که به رسم هدیه به تعریف برسانم. اما سالیان هنرآموزی من نزد ایشان به سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ بازمی‌گردد که در آن سال‌ها به تهران نقل مکان کرده بودند و در میدان ۱۳ آبان، خیابان شهید صراف (اگر اسم خیابان را درست گفته باشم) در منزلی قدیمی ولی باصفا زندگی می‌کردند. بسیار مهربانانه مرا پذیرفتند و این ارتباط استاد و شاگردی ایشان و بنده، یک‌سالی به طول انجامید.»

او با بیان این که متاسفانه موسیقی سنتی ایران زمانی رضوی‌سروستانی را از دست داد که او همچنان در اوج پختگی آواز می‌خواند، ادامه می‌دهد: «اما بیماری گوارشی ایشان که در مراحل پیشرفته و زمانی که کار از کار گذشته بود، تشخیص داده شد، یکی از بزرگمردان آواز را از گلستان هنر ایران‌زمین چید و با خود به دیار باقی برد. استاد رضوی‌سروستانی آن چنان که برخاسته از شیراز، مهد فرهنگ و ادب ایران بود، به آن جا بازگشت و تا ابد در جوار آرامگاه حافظ آرمیدن گرفت.»

مجید روزی‌طلب، دیگر شاگرد رضوی سروستانی هم با اشاره به خاطره‌ای از اولین روز حضور در کلاس‌های استاد از معرفت و افتادگی او یاد می‌کند و توضیح می‌دهد: «من پیش از این که نورالدین رضوی‌سروستانی را از نزدیک ببینم، صدای‌شان را به طور مرتب از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی می‌شنیدم و مشتاق بودم از نزدیک هم ملاقات‌شان کنم. ایشان در سال ۱۳۵۸ از تهران به شیراز نقل مکان کردند و در ادامه متوجه شدم که قصد دارند کلاسی دایر کنند. محل برگزاری تستی که برای حضور در کلاس گرفته می‌شد، مرکز رادیوی قدیم شیراز بود و ۹۵ نفر برای تست صدا آمده بودند. استاد، تعدادی را برگزیدند و تعدادی را هم برای گروه همخوانی انتخاب کردند. من جزو افرادی بودم که برای آواز انتخاب شدم. خاطرم هست استاد، روز کلاس را مشخص کردند و از برگزیدگان خواستند یک هفته بعد برای حضور در کلاس مراجعه کنند. روز چهارشنبه‌ای بود و کلاس ساعت چهار بعدازظهر آغاز می‌شد. من نیم‌ساعت زودتر از موعد به محل برگزاری کلاس رسیدم. بسیار خوشحال و ذوق‌زده بودم. در، نیمه‌باز بود و هنوز هیچ هنرجویی نیامده بود. نگاهی انداختم و استاد را دیدم که زیر درختی در حیاط، در حال آماده‌سازی کلاس است. دوست داشتم داخل بروم و به استاد کمک کنم، اما کمی صبر کردم، ولی بالاخره داخل رفتم و سلام کردم. استاد نگاهی به من انداخت و خوش آمد گفت. من اولین نفری بودم که وارد کلاس استاد رضوی‌سروستانی شدم. نخستین درسی هم که از او گرفتم؛ مرام، معرفت، افتادگی و بزرگواری‌اش بود که از همان لحظه اول روی من تأثیر عمیقی گذاشت.»

استادپرده‌نشین

آن دسته از اهالی موسیقی که از وقفه ایجادشده میان فعالیت‌های سال‌های پیش و پس از انقلاب رضوی‌سروستانی می‌گویند کم نیستند. وقفه‌ای که موجب شد این خواننده موسیقی کلاسیک ایرانی آن‌طور که شایسته خدمات و جایگاهش بود قدر نبیند و بر صدر ننشیند. نکته‌ای که داوود گنجه‌ای با خواندن بیتی از حافظ: «امروز که در دستِ توام مرحمتی کن / فردا که شَوَم خاک چه سود اشکِ ندامت» این‌طور به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «متاسفانه تجلیل از هنرمند غالباً بعد از مرگ او اتفاق می‌افتد و این در حالی است که از رضوی‌سروستانی هرچقدر هم در زمان حیاتش تجلیل می‌شد کم بود.» حمیدرضا نوربخش نیز ضمن اشاره به وقفه رخ‌داده می‌گوید: «آثاری که توسط هنرمندان مرکز حفظ و اشاعه موسیقی تولید می‌شد در سال‌های پیش از انقلاب عمدتاً در جشن هنر شیراز روی صحنه می‌رفت و تلویزیون آن زمان نیز اقدام به پخش آن‌ها می‌کرد. این هنرمندان عمدتاً این‌گونه شناخته می‌شدند و نورالدین رضوی‌سروستانی نیز در اواخر دهه ۵۰ از همین طریق می‌رفت که شناخته‌شده‌تر شود که انقلاب رخ داد. با وقوع انقلاب وقفه‌ای در فعالیت‌های موسیقی رخ داد و رضوی‌سروستانی تحت‌تاثیر همین شرایط در شیراز سکنی گزید و آن چه انجام می‌داد به تدریس محدود شد تا سال ۱۳۷۰ که در شیراز خدمت‌شان رسیدم و به اصرار به تهران آوردم‌شان و از ایشان خواستم حتی فعالیت‌های آموزشی‌شان را در تهران پی بگیرند و گسترده‌تر ش کنند. من آن‌زمان در کلاس‌های فوق برنامه دانشگاه تهران، آواز تدریس می‌کردم و حتی این کلاس‌ها را به ایشان سپردم و از شاگردانم خواستم از محضرشان بیاموزند. در کنار تمام این اتفاقات باید اشاره کنم که رضوی‌سروستانی شخصیتی محجوب و فروتن داشت و نه‌تنها اهل خودنمایی نبود که هیچ تلاشی هم برای مطرح کردن خود انجام نمی‌داد. مجموع این اتفاقات و از جمله وقفه‌ای که پس از انقلاب تا دهه ۷۰ در فعالیت‌های ایشان رخ داد موجب شد به‌رغم آن که پیش از انقلاب بسیار درخشید، نسل بعد کمتر ایشان را بشناسند.»

پوریا اخواص نیز ضمن اشاره به این که از جمله نکات حائز اهمیت در مورد شیوه زیست رضوی‌سروستانی، مسلک عارفانه و صفای وجودش بود و این که به قول خودش همواره علی‌وار می‌زیست، ادامه می‌دهد: «این نکته در آواز استاد هم پیدا بود. استاد از قیل‌وقال به دور بود و معلمی دقیق بودن بیش از هر چیز دیگری برایش اهمیت داشت. معلم بودن برای یک بازه زمانی طولانی اگرچه ممکن است هنرمند را از عرصه تماشای عموم دور سازد اما رضوی‌سروستانی نقش خود را در هنر موسیقی به‌عنوان معلم بسیار دقیق و درست ایفا کرد. رضوی‌سروستانی همه عمرش را برای حفظ و اشاعه موسیقی کلاسیک ایرانی صرف کرد و اگر اوضاع و احوال ما این‌گونه نبود معلمان درجه یک موسیقی چون استاد رضوی‌سروستانی باید از جایگاه رفیع‌تری برخوردار باشند که متاسفانه به‌دلیل کم‌توجهی‌ها و مشکلات موجود چنین نیست.»

فرشید ذاکری هم با اشاره به این که ترمینولوژی رفتاری هنرمندان موسیقی دستگاهی که دل در گرو سنت‌های گذشته دارند تحت‌تاثیر آداب هنرمندان دوران قاجار تعبیر و تفسیر می‌شود، می‌افزاید: «هنرمندان موسیقی دوران قاجار که سردمداران ردیف‌دستگاهی هستند آدابی درویش‌گونه و مذهبی داشته‌اند. این آداب سنتی-مذهبی آنچنان در آنان نمود داشته است که در بسیاری تفاسیر این هنرمندان را درویش و متصل به آداب آنان دانسته‌اند. رضوی‌سروستانی از هنرمندان دوران حاضر بود که در آداب‌دانی و سلوک، رفتار مذهبی و درویشانه‌ای داشت. هرچند برخی این رفتار را دلیل بر عدم گسترش شیوه ایشان دانسته‌اند اما او در سلوک درویشانه خود نمود هنرمند سنتی-مذهبی در گونه آواز ایرانی بود، چیزی که در برنامه حرفه‌ای و هنری‌اش هم مشاهده می‌شود. کلاس‌های استاد در منزل همواره با در باز و بدون هیچ‌گونه مدیریت مالی در اختیار علاقه‌مندان قرار داشت و به همین دلیل است که در شیراز افراد بسیاری خود را شاگرد ایشان می‌دانند در حالی که شاید تنها چند جلسه‌ای و چند گوشه‌ای در محضر استاد تلمذ کرده باشند، اما شیراز که پایگاه اصلی هنر استاد بود هنوز نتوانسته است در آواز ایرانی جایگاه شاخصی داشته باشد. رضوی‌سروستانی بعد از انقلاب به شیراز بازگشت و به تربیت هنرجویان و برگزاری اجراهایی پرداخت. پس از مدتی دوباره به تهران بازگشت و تا زمان حیات به تربیت هنرآموزان در تهران و شیراز مشغول بود. او همواره بر مقدس‌بودن هنر آواز دستگاهی تاکید داشت. آوازخواندن خود را نوعی مناجات می‌دانست و به هنگام خواندن، وضو داشت و به شاگردان خود نیز توصیه می‌کرد با وضو در کلاس او حاضر شوند.»

نورالدین رضوی‌سروستانی چه در زندگی خانوادگی و چه زندگی اجتماعی، انسانی خالص بود. او هم در تدریس، هم در آوازخوانی خالصانه رفتار می‌کرد بی‌آن که چشم‌داشتی داشته باشد. این جملات پایانی مجید روزی‌طلب است که این گفت‌وگو را این‌طور پایان می‌دهد: «شما کافی بود یک‌بار با استاد رضوی‌سروستانی دیداری داشته باشید تا شیفته اخلاق، منش، رفتار و بزرگواری‌شان شوید. انسانی شریف و افتاده که معتقد بود اگر بتواند آن چه در سینه‌اش حبس شده است را به شاگردانش انتقال دهد، برایش کافی است.»

حمیدرضا نوربخش:
نورالدین هم از صدایی گرم و خوش‌طنین برخوردار بود، هم خوب آموزش دیده بود و هم آموخته‌هایش را خوب اجرا می‌کرد

مسیح افقه:
در این که نورالدین رضوی‌سروستانی ردیف‌دانی بسیار قابل و آگاه به روایت‌های گوناگون از ردیف آوازی بود، شکی نیست. او به دانش ردیف، ساختار جمله‌بندی، مبانی گوشه‌ها و... کاملاً مسلط بود و عنوان استادی برازنده‌اش

پوریا اخواص:
رضوی‌سروستانی هم در تدریس آواز، هم در ارائه نوع صحیح آوازخوانی به مفهوم واقعی موسیقی کلاسیک ایرانی یکی از زبده‌ترین هنرمندان بود

حسین علیشاپور:
رضوی‌سروستانی «راوی» ردیف آوازی بود و از او ردیفی برجای مانده که از جامع‌ترین روایات موجود آواز ایرانی است

حضور تعادل‌بخش یک سگ دورگه خانگی

درباره نمایش «روزمرگی» به کارگردانی شیماه خاسب و امیرسپهر تقی‌لو

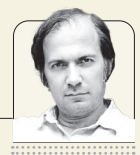

محمدحسن خدایی
منتقد تئاتر

رابطه انسان و حیوان در طول تاریخ، فراز و فرود زیادی داشته است. به‌قول متفکری چون یووال نوح هراری گویی مسیر پیشرفت بشریت با حیواناتِ مرده سنگ‌فرش شده باشد. اما مدت‌هاست که وضعیت تازه‌ای مابین انسان و حیوان پدیدار شده و با امیزه‌شدن انسان‌ها، بسیاری از افراد برای گریز از تنهایی در جهان پسامدرن امروزی، به‌سمت داشتن حیوانات خانگی سوق یافته‌اند. بی‌شک این دوران نوین، اخلاقیات متفاوت و پیچیده‌ای را ضرورت بخشیده و تأمل در باب حیوانات را به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فلسفه اخلاق بدل کرده است. انسان امروزی مثل گذشته نمی‌تواند خود را «اشرف مخلوقات» بداند و از یک منظر فرادستانه و با نگاهی ترحم‌آمیز، حیوانات را موجوداتی «زبان‌بسته» فرض بگیرد که باید برای‌شان دلسوزی کرد. «آنیِس بس» و «دانیل بس» در نمایش‌نامه «توتو» به زندگی یک زوج ساکن پاریس با سگ‌شان پرداخته‌اند. ماجرا از گم‌شدن «توتو» یا همان سگ دورگه خانگی در یکی از پیاده‌روی‌های شبانه «اَلِکس» آغاز می‌شود. اَلِکس که مردی میانسال و مشاور اقتصادی نهادها و شرکت‌های بین‌المللی است، دست خالی به خانه بازگشته و موجب دلخوری، اضطراب و خشم همسرش «زوئه» شده است. غیاب توتو به‌نوعی تنش‌های پنهان این زوج پاریسی را آشکار و رابطه عاطفی‌شان را وارد مرحله تازه‌ای از بحران و تنش کرده است. با ورود دوست مشترک خانوادگی‌شان «پاول»، رازهای گذشته مابین این زوج عیان شده و تنش‌ها اوج می‌گیرد. نمایش‌نامه با عمده کردن غیاب چندساعته توتو، این حقیقت را گوشزد می‌کند که در زندگی مدرن شهری، حیوانات خانگی می‌توانند نقشی مهم ایفا کرده و فی‌المثل در این مورد خاص که مابین اَلِکس و زوئه در جریان است، همچون یک میانجی تعادل‌بخش عمل کنند. فقدان کوتاه‌مدت یک سگ خانگی مقدمه بروز تنش‌ها و لاجرم بر زبان آوردن واقعیت‌هایی است که می‌تواند هر نوع صمیمیت و اعتماد زندگی زناشویی را خدشه‌دار کند. در انتها وقتی توتو به خانه بازمی‌گردد، اختلافات فروکش کرده و توگویی امکان تداوم زندگی مشترک ممکن می‌شود.

نمایش‌نامه «توتو» به مردمان طبقه متوسط و بحران‌های اخلاقی‌شان می‌پردازد و به نظر می‌آید برای تماشاگر طبقه متوسطی مجموعه ایرانشهر، این قرابت با زیست‌جهان این روزهایش جالب توجه باشد. با آن که استقبال از این نمایش آن چنان که باید نبوده اما در مجموع می‌توان گفت که مخاطبان بعد از تماشای نمایش و به هنگام خروج از سالن استاد ناظرزاده کرمانی، ناراضی نبوده و حسی از یک تجربه مطلوب و آشنا را با خود به خانه می‌برند. شیماه خاسب و امیرسپهر تقی‌لو در مقام طراح و کارگردان، خوانشی خلاصه‌شده از نمایش‌نامه «توتو» بر صحنه آورده و در بعضی صحنه‌ها تلاش دارند نمایش روزمرگی را با اتفاقات سیاسی این روزهای کشور همچون ساخت مسجد به دست شهرداری تهران در پارک قیطریه اتصال دهند. از منظر مطالعات اجرا، بازی بازیگران باتوجه به حرفه‌ای بودن هر سه نفرشان، قابل قبول است. فرزین محدث تلاش کرده از شیوه بازیگری تثبیت‌شده‌اش در این سال‌ها اندکی فاصله گرفته و شخصیت متناقض‌نمایی چون پاول را بر صحنه آورد. همچنان که جوانه دلشاد در نقش زوئه و مهران نائل در نقش اَلِکس در خدمت مناسبات درونی متن هستند و بازی‌هایشان متکلفانه و خودنمایانه به‌نظر نمی‌آید.

درنهایت می‌توان نمایش «روزمرگی» را بازتولید یک شیوه اجرایی استاندارد دانست که نمی‌خواهد بیش از اندازه خطر کند و قدم به راه‌های نامکشوف بگذارد. اجرایی که نه‌چندان سرد است، نه چندان گرم؛ بلکه ولرم است و کم‌وبیش محافظه‌کار. این قضیه در طراحی صحنه کمینه‌گرایانه اجرا و آن فرم‌های مواج سفیدرنگ دیوارشکل مجزا از هم نیز مشاهده می‌شود. بالا رفتن هزینه‌های تولید تئاتر، این روزها جسارت گروه‌های اجرایی را نشانه رفته و قدم‌زدن در راه‌های تثبیت‌شده قدیمی را توجیه‌پذیر کرده است. «روزمرگی» در همین حال و هوا تنفس می‌کند و یک درام خانوادگی فرانسوی را با لحن و طعم ولرم ایرانی برای تماشاگران طبخ می‌کند. وقتی همه از این ماجرا راضی هستیم چرا باید بیش از این خود را ناراحت کنیم و از متعارف بودن یک اجرا لذت نبریم؟